

فرجام قرن، سرانجام سخن

فرجام قرن، سرانجام سخن

حسن اکبری بیرق

از گزارش بسیار اجمالی اُفت و خیزهای دولت- ملت ایران در یک سده گذشته، در راه رسیدن به حاکمیت ملی، مردم‌سالاری و آزادی‌های فردی و اجتماعی، به یک ارزیابی شتابزده می‌توان رسید که ناظر به دشواری‌های حرکت در این مسیر یکصدساله باشد. به دیگر سخن، نمی‌توان ایران و مسأله ایران را صورت‌بندی و آمل و آلام ایرانیان را مفهومین کرد، بی آنکه در یکایک اتفاقات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرن اخیر، تأمل و تعمق نمود. این تأمل و تعمق نیز ممکن نیست مگر به واسطه خوانش تاریخ عریان ایران، بدون پیرایه‌ها و آرایه‌هایی از جنس حبّ و بغض و پیشداوری‌هایی از سنخ ایدئولوژی اندیشی و جانبداری‌های بی‌منطق.

اگر هدف از بازخوانی وقایع اتفاقیه این صدسال، پرتو افکندن بر قضیه غامض و پیچیده‌ای به نام «ایران» باشد، شرط اول قدم در این سیر و سلوک عبرت‌آموز، رها کردن ذهن از مطلق‌انگاری و سفید و سیاه دیدن پدیده‌هاست. اتفاقاً اگر می‌بینیم که تاریخ این مرزبوم، پُر است از تکرار ملال‌آور و پرهزینه خطاهای مشابه، باید با تغییر پارادایمی بنیادین، همچون انقلاب کپرنیکی، منظر و چشم‌انداز چندصد ساله خود را متحول ساخته از افقی دیگر به پرابلماتیک ایران نظر کنیم.

بیشک تحقق این امر، تنها در یک شماره از یک نشریه در حوزه تاریخ شفاهی، نه ممکن است و نه مطلوب و نه منطقی؛ بازاندیشی در مسأله‌ای بدین درجه از غموض، عزمی همگانی می‌خواهد و اراده‌ای فراگیر و تلاشی جمعی. نویسندگان، روشنفکران، نواندیشان، دانشگاہیان، حوزویان، نظریه‌پردازان و تمامی آنان که دغدغه ایران دارند- از هر فرقه و نحله و رویکردی- باید در یک جهاد علمی و کوششی دانش‌محور، شرکت جسته و نگذارند چالش‌ها و بحران‌ها و مسأله‌های حاد و مزمن این سرزمین، بیش از این انباشته شوند؛ که اگر این عزم، جزم نشود و اگر ما مقام و موقعیت خود را در جهان جدید در نیابیم، معلوم نیست این کشور با سابقه تمدنی چندهزارساله، بتواند استمرار تاریخی خود را حفظ نماید.

مرور وقایع سیاسی یک قرن گذشته به صورت پیوستاری خطی، در این شماره از *مجله مطالعات ایرانی*، دستکم می‌تواند خطوط کلی دشواری‌های به نام «ایران» را ترسیم و راه را برای تأملات سازنده بعدی هموار نماید. - فهرست‌کردن بزنگاه‌های تاریخی ایران در سده چهاردهم خورشیدی و بهره‌گیری از نگاه تحلیلی صاحب‌نظران، عجلتاً کمترین ثمره‌اش تدوین و تنظیم و تبویب سیاهه‌ای از معضلات کوچک و بزرگی است که با نخی - نامرئی به یکدیگر پیوسته‌اند. کشف آن ریسمان پنهان، می‌تواند علل - العلل درد و رنج‌های قومی باشد که تاریخی پرآشوب را از سر گذرانده است.

اگر نقاط عطف و لحظات سرنوشت‌ساز سده پیشین، عبارت باشند از ظهور رضاخان، حمله متفقین و برآمدن محمدرضا، واقعه 28 مرداد 1332، انقلاب سفید، انقلاب 57، آغاز و انجام جنگ هشت‌ساله، مسأله جانشینی بنیانگذار نظام، دوم خرداد 76، انتخابات 1388، توافق هسته‌ای و اینک جنگ اقتصادی و دهها چالش و ابرچالش پیش رو، می‌توان همه آنها را تحت ضابطه‌ای واحد در آورد و به علت یا علل و دلایلی کلی، مشخص و محدود ارجاع داد.

مرور این لحظه‌های تاریخی، لااقل حاکی از آن است که «قضیه ایران»، نسبت به یک سده گذشته، تحول ماهوی و چندان معنی‌داری نیافته و هنوز مشکلات بنیادین این سرزمین و مردم آن پابرجاست.

شاید بتوان معطل ماندن مطالبات ملت ایران را در قرن اخیر و حل - نهایی و قطعی نشدن مشکلات و معضلاتی که در دولت - ملت‌های دیگر سال‌هاست که رفع شده و به تاریخ پیوسته‌است، به نحوه مواجهه این سرزمین با مقوله‌ای به نام «مدرنیته» و «مدرنیسم» احاله کرد. ایران، حکام و مردمان آن برای عبور از این دوره گذار و ورود به جهان جدید تکلیف خود را با مفاهیمی همچون: علم جدید، سیاست نوین، جایگاه انسان در جهان؛ و دوگانه‌هایی مانند: تئوکراسی و دموکراسی، شرع و عرف، حق و تکلیف، استبداد و آزادی، باید روشن کنند. نمی‌شود در شکاف بین سنت و مدرنیته در رفت و آمد بود و ادعای زیستن در جهان جدید و معاصریت با اندیشه و فلسفه مدرن را داشت.

به نظر می‌رسد علل‌العلل همه گرفتاری‌های مزمین ایران و ایرانیان، که حتی با گذشت یک قرن نیز حل نشده باقی مانده‌است در همین ابهامات و تناقضاتی است که نظراً و عملاً این فرهنگ و تمدن را در محاصره خود گرفته‌است. نه روشنفکران ما توانسته‌اند یکبار برای همیشه موضع خود را در مورد مقولاتی همچون ایدئولوژی، دین، سکولاریسم، دانش نوین،

تکنولوژی و... روشن کرده، مقام و منزلت هریک را در دنیای امروز بازتعریف کنند و نه روحانیان و علمای فقهزده ما بضاعت آن را یافته‌اند که برای آشتی دادن این مفاهیم با سنت ستر و دیرپای دیانت در این سرزمین، نظریه‌پردازی کنند.

محصول این ضعف تئوریک و بی‌عملی درازآهنگ در میان نخبگان و اندیشمندان، آن شده که همواره سیاست‌پیشگان و قدرتمداران، سوارِ کار شده، ابتکار عمل را از اهل آن بربایند. حتی معضل دیرپای استبدادزدگی در این دیار کهن نیز معلول همین شرایط است نه علت -آن. نه برآمدن دیکتاتورها در این کشور امریست غریب و نه عقب ماندگی این مملکت از قافله تمدن پدیده‌ای است عجیب؛ چون همه ما اعم از حاکمان، عالمان، روشنفکران، دانشگاهیان، کنشگران سیاسی، صاحبان حرف و مشاغل، شریعتمداران، و در یک کلام یکایک ساکنان این کوی به یک میزان در استمرار وضع موجود سهیم هستیم، چرا که در حیرتی دیرپا به مرخصی تاریخی رفته‌اند و نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند بر حقایق سخت و به یک معنا تلخ زیستن در دنیای نوین چشم باز کنند و اقتضائات زندگی در شرایط ویژه فعلی را بپذیرند. اگر در یک سده گذشته نتوانسته‌ایم بر این نارسایی‌ها و ناهمگونی‌های تمدنی خود فائق آییم بسیار بعید است که در قرن آتی بتوانیم؛ هرچند آدمی به امید زنده است و نباید مأیوس شد!